

# عصیان

نشریه

شماره دوم  
آبان ماه 1389

[Osyan.osyan@gmail.com](mailto:Osyan.osyan@gmail.com)  
[Osyan-zan.blogspot.com](http://Osyan-zan.blogspot.com)

راه‌های مبارزه علیه ستم‌هایی که بر ما می‌شود

اگر به خانه ی من آمدی (غاده السمان)



جلوه‌هایی از ستم بر زن

سیستان بلوچستان زندگی در زیر خط فقر  
گزارشی از زندان‌های شوق کشور

۱۳۸۹

## عصیان چیست؟

**عصیان** نشریه ای است برای آشکار کردن یک «گسل» اجتماعی بزرگ: فرودستی زن. یعنی خدمتگذار مرد بودن و نه موجودی برابر با وی. اسارت زن بدست مرد. یعنی نداشتن حق تعیین سرنوشت. جنس دوم بودن زن. یعنی نگاه نیمه انسان به او در سنت و فرهنگ و دین و زبان.

جایگاه فرودست زن در ایران، قانونی است. این نظم اجتماعی ننگ جامعه ی ماست. باید آن را بر هم زد. چرا عصیان؟ و چرا «گسل»؟ «گسل» به شکاف در تخته سنگ های قاره ای می گویند که از دیده ها پنهان است اما وقتی تکان می خورد (و عصیان می کند) پوسته ی زمین را شکافته و زلزله های بزرگ بوجود می آورد. فرودستی زن در جامعه ی ما و جهان امروز، مانند گسل های زلزله است که انرژی عظیمی را در خود جمع کرده است و رها شدن آن زلزله اجتماعی بزرگی را به همراه خواهد آورد؛ بناهای ظلم و ستم را فرو خواهد ریخت و زمین را تراز و یکدست خواهد کرد تا بر روی آن جامعه ای نوین بنا شود. زن در عصیان باید پیام آور یک نظم اجتماعی نوین باشد. جامعه ای که خشت و گل آن ستم گری مرد بر زن و بهره کشی انسان از انسان نباشد.

**عصیان** وسیله ای است برای آگاه کردن زنان (و مردان) جامعه نسبت به این گسل اجتماعی دردناک و کارکرد بیرحمانه ی آن. **عصیان** ستم بر زن و مردسالاری را در جای جای نظم اجتماعی موجود دنبال کرده و آن را در هر شکلی که هست، افشا خواهد کرد: در قانون، در اقتصاد، در سلسله مراتب اجتماعی، در روابط جنسی، در روابط خانواده، در فرهنگ و هنر و زبان، در عرف و سنت و دین، در این کشور و در جهان.

**عصیان** بلندگوی زنانی است که از جنس دوم و فرودست بودن رنج می برند. صفحات **عصیان** به روی حکایت رنج های دختران نوجوان و جوان و زنان باز خواهد بود. ما باید پرده دری کنیم و به تسلیم و تبعیت نه بگوییم. **عصیان** نماد امواج شورش گری ما دختران است اما مانند موجی تازه که از پس پشت می آید و موج قبلی را از عقب نشینی باز می دارد، به مادرانمان شجاعت و جسارت خواهد بخشید تا به بی حقوقی و جنس دوم بودن عادت نکنند و تمام قد عصیان کنند.

**عصیان** راه شورش علیه ستم بر زن را نشانه گذاری خواهد کرد. دختران و زنان را تشویق خواهد کرد که در همه ی لایه ها و سطوح (خانه و خانواده تا کارخانه و دانشگاه و مدرسه؛ قانون و شریعت تا عرف و سنت) ستم بر زن را به چالش بگیرند و به آن نه بگویند - هم در سخن و هم در عمل مبارزه علیه این ستم گری.

**عصیان** وسیله ای است برای شورش آگاهانه ی زنان علیه ستم. ما زنان باید چشم بر هدف رهایی کامل بدوزیم و جسورانه علیه ظاهر و باطن ستم بر زن، در هر شکلی که هست، شورش کنیم. این «گسل» باید رها شود و در پوسته ی سرکوبگرانه ی جامعه شکاف بزرگی پدید آورد و برای همه ی مبارزات حق طلبانه مردم، از کارگر تا دانشجو و معلم، فضای رشد و بالندگی ایجاد کند.

**عصیان** همچنین وسیله ای است برای اتحاد زنان و قدرتمند شدنشان. **عصیان** ابزاری است برای سازمان دادن نیروهای مان، یکی کردن افکارمان و بوجود آوردن اراده و عزم مبارزه برای آزادی و برابری. زیرا چاره ستم دیده گان اتحاد و مبارزه است. هر زنی که دیگر حاضر نیست تن به ستم دهد و می خواهد مانند انسانی آزاده و ایستاده زندگی کند، شکوفا شود و به آزادی و شکوفائی جامعه یاری برساند می تواند محفلی از زنان **عصیان** گر به حول نشریه ی **عصیان** ایجاد کند و از طریق **عصیان** به دیگر محافل **عصیان** گر متصل شود.

**عصیان** جبهه ای است برای اتحاد زنان و مردانی که عمیقاً می دانند رهایی کل جامعه در گرو رهایی زن از اسارت و بی حقوقی و جنس دوم بودن است و با عزمی راسخ می خواهند علیه این ستم گری زشت و ننگ اجتماعی مبارزه کنند

## راه‌های مبارزه علیه ستم‌هایی که بر ما می‌شود

آزاده صمیمی

درس به باورها و رفتارهای مردسالارانه‌ی معلم‌های خود (چه مرد و چه زن) اعتراض کنید. در جامعه علیه باورهای پوسیده‌ای که در عرف و سنت و دین و قانون در مورد زن هست سخن بگوئید. حتا در سازمان‌های سیاسی مدعی برابری زن و مرد در مورد رفتارها و سیاست‌های مردسالارانه بدون مصلحت‌اندیشی افشاگری کنید. برای اینکه دیگران هم یاد بگیرند، حکایت رنج‌ها و پرده‌دری‌های خود را برای عصیان بفرستید. و عکس العمل‌های مردم را نیز گزارش کنید.

2- **متشکل شویم:** منتظر نمانید تا کسی به شما بگوید چه

1- **پرده‌دری کنیم:** از کودکی، خانواده و دین و عرف به دختر می‌آموزند که بسوزد و بسازد! به تبعیضی که علیه او به دلیل دختر بودن می‌شود اعتراض نکند. از پدر و برادر حرف بشنود. اگر از پدر یا برادر و یا شوهر کتک خورد دم بر نیاورد و شکر «خدا» کند. وقتی او را تحویل مرد دیگری می‌دهند (به شوهر) دم بر نیاورد و اگر عاشق است، آن را در سینه دفن کند. در خانه‌ی شوهر، کنیز او باشد و برایش بچه (ترجیحا «پسر») بزاید. اگر شوهرش به او خیانت کرد یا شلاق مردانه اش را بر پیکرش فرود آورد، برای حفظ «آبرو» سکوت کند و قبل از هر کس خود را سرزنش کند که «شوهر داری» بلد نیست. هرگز فکر طلاق به سر راه ندهد و بداند که فقط با کفن از خانه شوهر بیرون خواهد آمد.

دیری است که زمان دریدن پرده‌ها و هوار کشیدن فرا رسیده است!

نمی‌خواهد که به سرنوشت مادرانش دچار شود. آرزوی زندگی مستقل و سربلند را در سر می‌پرورد. به دانشگاه می‌رود یا شغلی دست و پا می‌کند تا از افتادن به آن سیاه‌چاله که هر نوری را در خود می‌بلعد، بگریزد. اما شبکه مخوف مردسالاری در همه جا هست. شلاق منکرات جایگزین شلاق پدر و شوهر می‌شود. حراستی‌ها و «استادان» مکتبی دانشگاه و صاحب‌کاران پست و سودجو طلبکارانه آزارش می‌دهند. اینجا نیز عادت «بسوز و بساز» او را وادار به سکوت می‌کند تا بتواند نمره بگیرد و شغلش را حفظ کند.

روشن است که بدون محاسبه «هزینه‌ها» عصیان باید کرد. در غیر اینصورت زندگی مرگ‌تدریجی است. گام اول در راه عصیان، پرده‌دری است. حرف بزنیم. هوار بکشیم. حکایت کنیم. به مادرانمان نیز جسارت بدهیم که چنین کنند!

حکایت رنج و پرده‌دری، اعتراض کلامی است که برای به راه افتادن یک جنبش اعتراضی رادیکال ضروری است: در خانه، در کارخانه، در اداره، در مدرسه، در دانشگاه علیه روابط پدرسالاری در خانواده، در عشیره و طایفه پرده‌دری و اعتراض کنید. در دانشگاه علیه اذیت و آزار جنسی و توهین استاد و حراست و دانشجوی مرد پرده‌دری کنید. در کلاس



کنید! عصیان را به دختران جوان و زنان دیگر معرفی کنید و از آنها دعوت به جمع شدن کنید. به آنان بگوئید که باید بهم پیوست و قدرتمند شد. در طول تاریخ، هیچ ستم دیده‌ای (چه برده، دهقان و چه کارگر) به تنهایی خود را از اسارت نجات نداده است. اولین قدم در عصیان و

شمردن اوست. پس باید به این نماد فراگیر ضربه زد. شکل اولیه ی این کار اشباع کردن دیوارهای شهر با شعار علیه حجاب اجباری است. اما با شکل های ابتکاری دیگر و جسورانه تر نیز باید کاری کنیم که نگاه جامعه متوجه عزم ما برای درهم شکستن نظام مردسالار حاکم شود.

\*\*\*

### در عصیان بنویسیم!

از خود پرسیده اید چرا در مجامع عمومی و جلسات وحتا گردهم آئی



تبادل نظر در مورد نوشته های آن و سپس پخش آن در محل کار و زندگی است.

استمرار در این کار باعث افزایش تعداد نفرات محافل عصیان گر و گسترده تر شدن شبکه پخش عصیان خواهد شد. با گسترش آگاهی زنانه و محافل متشکل عصیان، خواهیم توانست جنبشی به راه اندازیم که چشم دوست و دشمن را خیره کند.

### 3- فعالیت های خود را از دید دشمن

پنهان نگاه داریم: مردسالاری و زن ستیزی جزو رکن های حساس نظام حکومتی و نظام اجتماعی و سنت های جامعه است.

بنابراین شورش علیه آن یک فعالیت جدی و خلاف جریان است. ما ضمن شجاعت و جسارت در پرده دری علیه ستم هائی که به زن می شود، باید فعالیت های خود را از دید ارگان های دولتی پنهان کنیم تا نتوانند با استفاده از قدرت خود فعالیت های ما را متوقف کنند.

اما فقط ارگان های دولتی نیستند که از جنبش زنان احساس خطر می کنند. این حرکت اجتماعی رهائی بخش به منافع پدران و شوهران و برادران نیز ضربه می زند و اکثریت آنان تلاش در ممانعت از فعالیت های ما خواهند کرد. پس با مهارت و شجاعت و به دور از چشم آن ها باید آگاهی خود را بالا ببریم، با هم زنجیران خود متحد شویم، و زمانی که به اندازه کافی آگاهی و اعتماد به نفس و قدرت جمعی یافتیم آشکارا در مقابل مردان خانواده و طایفه نیز برخیزیم و اعلام کنیم: عصر برده داری به سر آمده است. ما می خواهیم انسان هائی آزاد و برابر باشیم. از شما نیز دعوت می کنیم به حمایت از ما برخیزید. در غیر اینصورت آماج انتقاد و پرده دری و خشم ما خواهید شد.

4- به نمادهای ستم بر زن ضربه بزنیم: در روزهای مبارزاتی شاخص مانند هشت مارس روز جهانی زن که برابر با 17 اسفند است، باید اعتراض خود علیه ستم بر زن را عملیاتی کنیم. در ایران حجاب اجباری فراگیرترین نماد فرودستی زن، تحقیر و جنس دوم



دانشجویی دختران کمتر از پسران حرف می زنند؟ یا

\* نقش فرودستی زن در بقای نظامهای تتوکراتیک و ایدئولوژی آن. \* شرح ستم بر زن و روابط قدرت میان زن و مرد در خانواده. \* شرح ستم بر زن در آموزش و پرورش مانند کتابهای درسی.

و همچنین در فرهنگ و زبان. چگونه هریک از این ها فرودستی زن و روابط قدرت نابرابر میان زن و مرد را تقویت می کنند.

\* شرح شکل های گوناگون ستم بر زن در سنت های دینی و سنت های ملی و قومی مناطق مختلف ایران.

\* شرح ستم بر زن در کارخانه، اداره، دانشگاه، ...  
\* شرح ستم بر زن در خیابان توسط مردم. اذیت و آزارهای خیابانی و نقش آن در تقویت فرودستی زن و روابط قدرت نابرابر میان زن و مرد.

\* شرح مبارزات زنان ایران و جهان

\* معرفی کوشندگان فمینیست در ایران و جهان

\* زنان در انقلاب های جهان

\* تجارب سازماندهی مقاومت و مبارزه

\* بررسی نقادانه ی کمپین یک میلیون امضاء؛

نظرات «نسبیت گرانی فرهنگی» و «فمینیسم اسلامی»

برای نوشتن، می توانید از شکل های گوناگون استفاده کنید:

\* حکایت (مانند، داستان پدر و مادر در خانواده؛ ازدواج های اجباری؛ ...)

تحقیق و پژوهش (مانند، ستم بر زن در زبان و ادبیات فارسی؛

اشکال مختلف ستم بر زن در میان ملل مختلف ایران، ...

\* گزارش (مانند، گزارش از درگیری میان دختران دانشگاه با حراست ...)

\* مصاحبه

\* شعر

\* معرفی فیلم و کتاب

\* ترجمه

\* گزیده ای از نوشته های دیگران

چرا زنان بسیار کمتر از مردان جرات قلم بدست گرفتن و نوشتن می کنند؟ زیرا به زنان آموخته اند که فکر تولید نکنند! و اگر هم فکری دارند آن را بیان نکنند. این یک جنبه از ستمی است که به زنان می شود و فقط مختص جامعه ما نیست. بلکه یک بیماری اجتماعی تاریخی و جهانی است -- همانطور که ستم بر زن و جنس دوم شدن زن یک بیماری اجتماعی تاریخی و جهانی است. عصیان می خواهد علیه این جنبه از ستم بر زن نیز قیام کند. عصیان زنان را تشویق می کند که با انحصار مردانه در قلمرو تولید فکر مقابله کنند. قلم بدست بگیرند و افکار خود را بنویسند. از زیر پوست شهر در مورد اذیت و آزار و تحقیر زنان گزارش دهند. در مورد اینکه این وضع را چگونه می توان عوض کرد و جامعه نوین چگونه باید باشد نظر دهند. در مورد ریشه های ستم بر زن تحقیق و نظریه پردازی کنند. این کار بخشی از فرآیند رها کردن خود بدست خود است.

عصیان از دختران دانش آموز و دانشجو می خواهد که برای عصیان مقاله بنویسند. و همچنین مادران، خواهران و مادر بزرگ های خود و دیگران را تشویق به سخن گفتن و حکایت رنج ها کنند؛ عکس العمل آن ها به مطالب عصیان و پیام آن را بنویسند و برای عصیان بفرستند:

شما می توانید از هر دری بنویسید و سخن برانید تا منظور خود را برسانید. می توانید در زمینه های زیر بنویسید و برای عصیان بفرستید:

\* افشای قانون اساسی و دیگر قوانین زن ستیز جامعه و ارگان های که این قوانین را اجرایی می کنند. مانند گشتی ها، زندان ها، آنین های دادرسی و کیفری و غیره.

## سیستان بلوچستان زندگی در زیر خط فقر

### گزارشی از زندان های شرق کشور

است. مصاحبه زیر که با یکی از فعالان اجتماعی انجام شده، بخشی از مشکلات موجود در منطقه را روشن می کند. شاید بتوان در آینده شناخت بیشتری از مشکلات مردم آن جا به دست آورد و راه حل های مناسبی برای ایجاد یک زندگی انسانی در آن منطقه ارائه داد.

#### کانون مدافعان حقوق کارگر مجید ملک

زندان شروع خوبی است برای شناختن پایین ترین اقشار یک جامعه، کسانی که به دلیل فقر اقتصادی و فرهنگی آنچنان آسیب دیده اند که انگار جز آسیب زدن به خود و دیگران چاره ای برای شان باقی نمانده است. اگر ممکن است بگوئید در منطقه شرق کشور زندان ها چه شرایطی دارند؟ -

یکی از زندان های این استان 1300 زندانی دارد. از این 1300 زندانی، طبق آمار دفتر زندان، 67% مربوط به مواد مخدر، قاچاق و مصرف است و بقیه جرایم هم به همین مساله مربوط است. مثل درگیری، طلاق، همسرکشی، ضرب و جرح که بخش بزرگی از آن هم مربوط به مواد مخدر و قاچاق می شود که خود این همه ریشه در فقر اقتصادی منطقه دارد.

این گزارش حاوی نکات مهمی از زندگی مردم سیستان و بلوچستان است، نشریه عصیان به دلیل طولانی بودن، گزارش بخش زنان را تلخیص و اقتباس کرده است می توانید مشروح کامل این گزارش را در سایت روشنگری ببینید.  
\*\*\*

منطقه شرق کشور همواره پرآشوب بوده است. این منطقه که از زمان تسلط انگلستان بر هند به عنوان منطقه ای استراتژیک و بسیار آباد به حساب می آمد همواره قدرت های استعماری و سلطه گر به آن نظر داشتند. در قرن نوزدهم انگلستان تمام تلاش خود را به کار برد تا این منطقه به بیابانی خالی از سکنه تبدیل شود تا به گمان خودش کمربند ایمنی به دور هندوستان بکشد. از آن زمان به بعد به خاطر مسایل خاص منطقه و اختلافات قومی و کشمکش های قدرت، دولت های وقت ایران هیچ گاه در فکر آبادانی و سرمایه گذاری در آنجا نبوده اند. در رژیم شاهنشاهی سیستان و بلوچستان به آن خاطر تنبیه می شد که پایگاه مخالفین بود و پس از آن کشمکش های مذهبی بهانه بی توجهی به منطقه شد. طبیعت خشن و سیاست های سلطه گرانه ای قدرت های منطقه ای و جهانی همواره عامل ایجاد ناآرامی در منطقه بوده است. اخیرا نیز به علت وجود عملیات انتحاری و نبودن هیچ گونه چشم انداز رشد و توسعه بر مشکلات منطقه افزوده شده

آن خانواده به فلاکت کامل می‌افتد چون چیزی وجود ندارد که با آن گذران زندگی کند. در زندان دو بخش وجود دارد: بند مردان و بند زنان، مثل همه‌ی زندان‌ها. من با تعداد زیادی از زندانیان زن صحبت کردم که جرم اکثر آنها قاچاق مواد مخدر بود. خودشان واضح نمی‌گفتند ولی تقریباً همه‌شان جرم همسران‌شان را به عهده گرفته بودند. آنها می‌دانند که اگر شوهرشان به زندان بیافتد، بچه‌ها از گرسنگی خواهند مرد. هر دو باهم برای حمل مواد و فروش آن اقدام می‌کنند اما وقتی قرار به دستگیری است، زن می‌گوید: "مال من است" و مرد می‌گوید: "من خبر نداشتم". حتی اگر مواد در خانه باشد. به این ترتیب زن مطمئن می‌شود که بعد از زندان رفتن، مرد هزینه‌ی زندگی را از همین راه‌ها می‌تواند تامین کند و بچه‌ها از گرسنگی نخواهند مرد. هر جور شده با کارگری و یا قاچاق سیستم خانواده را می‌چرخاند.

خوب در این صورت وضع بچه‌ها چه خواهد شد؟ با توجه به فرهنگ مردسالارانه‌ای که در منطقه وجود دارد، آیا پدران جای خالی مادر را برای بچه‌ها پر می‌کنند؟ - مسلماً نه. ببینید به طور کلی چه پدر و مادر در خانواده

تقریباً 7 سال به طور مستمر در این استان خشکسالی بود. اکثر مردم منطقه کشاورز هستند و می‌توان حدس زد خشکسالی به این طولانی چه بر سر مردم آورده است. بعد از این که مردم اندوخته‌هایشان تمام شد چاره‌ای نداشتند جز اینکه به قاچاق رو بیاورند. دو نوع قاچاق در منطقه است. موادمخدر و کالاهای دیگر. قاچاقچی نگاه می‌کند که وقتی ریسک و خطر می‌کند و ممکن است کشته شود، ترجیح می‌دهد کاری کند که دستمزد بیشتری داشته باشد و کالایی بیاورد که ارزشمندتر باشد و پول بیشتری به دستش برسد. اوایل کشاورزها فقط کالا می‌آوردند، ولی وقتی میزان خطر را با دستمزدش مقایسه کردند، به قاچاق مواد مخدر و سوخت هم رو آوردند. سوخت را از این طرف می‌برند و از آن طرف مواد مخدر می‌آورند. به نظر می‌رسد دولت چشمش را روی قاچاق سوخت بسته است. در خیابان‌ها و جاده‌های استان وانت‌های سوخت را می‌بینید که به راحتی از ایست بازرسی می‌گذرند. قاچاق مواد مخدر هم در منطقه گسترش پیدا کرده است. آدم‌هایی که دستگیر می‌شوند معمولاً پدر خانواده و سرپرست آن هستند و چرخه‌ی اقتصادی خانواده را می‌چرخانند، در این صورت دیگر





حاضر باشند و چه نباشند، مساله مدرسه و درس هم به خاطر مسایل مالی و هم سنت‌های قومی فراموش شده است و بچه‌ها کمتر به مدرسه می‌روند و این مساله در مورد دخترها بیشتر است و بچه‌ها چند راه بیشتر در پیش رو ندارند: اگر خانواده کمی امکان مالی داشته باشد که پسرها ولگردی می‌کنند و در غیر این صورت گدایی و دستفروشی. دختران هم در خانه مسوولیت نگهداری از بچه‌های کوچکتر و کارهای خانه را بر عهده دارند. بیشتر این زنان ملاقاتی ندارند. می‌گویند خانواده ام شهرستان است و پول ندارند که برای ملاقات به اینجا بیایند. بیشتر مردها هم بعد از دستگیری همسرشان دوباره ازدواج می‌کنند و سرشان آنقدر گرم می‌شود که حتا به ملاقات همسر دربندشان هم نمی‌آیند. با خانمی صحبت کردم که محکوم به اعدام بود و جرم همسرش را به عهده گرفته بود. در یک سالی که در زندان بود همسرش دوباره زن گرفته بود.

### آیا تفاوتی میان مجازات زنان و مردان وجود دارد؟

- این از مواردی است که برابری زن و مرد کاملا رعایت می‌شود. حکم برای زن و مردی که یک جرم را دارند، یکسان است. در صورتی که در بقیه موارد حکم زن نصف مرد است. مثلا دیه‌اش نصف مرد است و یا شهادت یک زن با مرد برابر نیست و...

### خانواده‌ی کسانی که مردشان در زندان است، چه شرایطی دارند؟

- من حداقل 5 خانواده این چنینی را دیدم. فاجعه بود. از نظر اقتصادی وابسته به پولی بودند که کمیته امداد میدهد: بین 40 تا 60 هزار تومان برای هر خانوار. انجمن حمایت از زندانیان هم هر سال دوسبد تغذیه به عنوان کمک به این خانواده‌ها میدهد که هر سبد حدود سی هزار تومان میشود و شامل برنج، روغن، رب و ماکارونی و حبوبات و این جور چیزها. با توجه به تعداد زیاد جمعیت هر خانوار و فقر حاکم بر آنها، این کمکها مشکل چندانی را حل نمی‌کند و بیشتر حکم یک مسکن کم اثر را دارد. البته به خاطر این که شهرستان است، معمولا مشکل مسکن ندارند. یا خودشان خانه دارند و یا در خانه‌ی پدرشان زندگی می‌کنند. اما این پول کمیته امداد هزینه پول برق و آب و سوختشان هم نمیشود. من خانهای را

دیدم که به هیچ وجه از برق استفاده نمی‌کردند. چون نمیتوانستند پول آن را پرداخت کنند. وقتی هوا روشن بود زندگی میکردند و با تاریکی هوا میخوابیدند. از آب لوله کشی هم استفاده نمی‌کردند. از میدان نزدیک خانه برای شست و شو آب می‌آوردند و با دبه‌های بیست لیتری و از پارک نزدیک هم آب آشامیدنی می‌آوردند.

وقتی در باره ی گرانی حرف می‌زدیم نمیفهمیدند. می‌پرسیدند چی گران شده؟ بعد فهمیدیم که چیزی نمی‌خورند نه گوشت، نه شیر و لبنیات و نه سیزی و میوه. فقط نان و سیب زمینی مصرف میکنند.

البته به جز غذاهای محلی مانند کشکی که میجوشانند و با نان تلیت میکنند. این حداکثر تغذیه آنان است. بهداشت هم که اصلا نیست. هر کدام که مریض شوند امکان درمان ندارند. اگر بچه‌های آنقدر خوشبخت باشد که به مدرسه برود تا کلاس پنجم بیشتر درس نمیخواند. دختر بچه‌ها که تا کلاس دوم و یا سوم می‌گویند برای دختر بس است. فقر فرهنگی هم بیداد می‌کند. و در کنار فقر اقتصادی همیشه وجود دارد.

مدام سیکل معیوب تکرار میشود. پسر ده دوازده سالهای که پدرش زندان است میخواهد برود سرکار. کار و شغلی نیست. هیچ مرکز تولیدی و صنعتی نیست. تنها یک کارخانه آجرپزی در منطقه وجود دارد. او هم یا باید



البته تفاوت میان دختر و پسر زیاد است. در خانواده حتا مادران هم همه‌ی چیزهای خوب را برای فرزندان پسرشان کنار میگذارند.

### فحشا چي؟ فروش دختران در منطقه وجود دارد؟

- نه فحشا در منطقه به چشم نمی‌خورد. به خاطر ارتباط نزدیک آدم‌ها با یکدیگر و این که همه یکدیگر را می‌شناسند و خیلی هم سنتی و مذهبی هستند. به اضافه اینکه روش دیگری برای کسب درآمد هست که به بی‌آبرویی منجر نمی‌شود: قاچاق. آدم‌ها می‌توانند چند توپ پارچه بگیرند و به بیرجند و یا کرمان بروند و بفروشند و پولی در آورند. مساله فروش دختران هم در سیستان و بلوچستان نیست. مردم منطقه نسبت به دختران‌شان بسیار حساس هستند. چند همسری آنقدر رایج است که نیازی به این مساله نیست. به جای فروش دختران، آنها را به عنوان زن دوم و سوم به مردهای زن‌دار می‌دهند. از نظر فقر، مناطق مختلف سیستان و بلوچستان متفاوت است. از طرف مرکز که به طرف جنوب می‌روی وضع مردم بهتر است. چون منطقه پرآب‌تر است و امکان کشاورزی وجود دارد. هر چه به بندر نزدیک‌تر می‌شوید حمل و نقل و تجارت هم بیشتر می‌شود یعنی کار بیشتری وجود دارد. در شهرهای بزرگ مانند زاهدان هم که مرکز استان است وضع مردم بهتر است. ولی باز هم چهره‌ی فقر به طور کامل در تمام شهرهای استان سیستان و بلوچستان قابل مشاهده است. زاهدان محله‌ای دارد که از نظر وسعت تقریبا به اندازه نصف زاهدان است، مثل حلبی آباد می‌ماند. خانه‌های بیست الی سی متری. اکثر مردم ساکن در آن بیسواد هستند و درآمد خانواده‌ها بین 150 تا 300 هزار تومان برای خانواده‌های 7، 8 نفره و یا بیشتر. هر خانواده بین 7، 8 حتا تا 14 بچه دارند. هم این فقر زیاد معضلات زیادی ایجاد می‌کند. خشونت‌ی که در میان آنان مشاهده می‌شود گاه قابل تصور نیست. من پیکر زنی را دیدم که سلاخی شده بود. البته زنده بود و برای درمان به بیمارستان منتقلش کرده بودند. شوهرش به عنوان تنبیه او را با چاقو تقریبا تکه تکه کرده بود.



دزدی کند یا قاچاق مواد مخدر و یا توسط قاچاقچی‌ها اجیر میشوند برای قاچاق و... همین طور سیکل معیوب تکرار می‌شود.

کار زیادی وجود ندارد. کارهایی که برای بچه‌ها وجود دارد دستفروشی است. دارو می‌فروشند، واکس می‌زنند و... که تعداد کسانی که این کارها را انجام می‌دهند کم است. در شهر 300 الی 400 هزار نفری که خود مردم همه فقیر هستند کسی کفشش را به واکسی نمی‌دهد. بعضیها گدایی می‌کنند و اگر آشنا داشته باشند در مغازه‌ها و فروشگاه‌ها پادویی می‌کنند. بقیه شاگرد راننده میشود برای قاچاقچیان سوخت دبه‌های 20 لیتری سوخت را جابه‌جا می‌کنند.

اصولا کار کودکان در منطقه عادی است و فقط مختص خانواده‌ی زندانیان نیست. در سیستان تعداد دخترانی که کار میکنند بیشتر از پسران است. در بسیاری از خانواده‌ها می‌بینی که دختران سرکار می‌روند و کمک خرج زندگی هستند ولی پسران نه. بخشی به این مساله برمی‌گردد که دستمزد زنان بسیار کمتر از مردان است. از سویی کمتر مردی حاضر می‌شود با این دستمزدها کار کند و از سوی دیگر کارفرماها هم تمایل بیشتری دارند از نیروی کار زنان استفاده کنند چرا که ارزانتر است و این سبب می‌شود که پسران جوان بیکاری را ببینی که اصطلاحا ول می‌گردند و در نهایت اگر پیشرفت کنند از پول قاچاق و غیره میتوانند ماشینی بخرند و با آن کار کنند. در درآمدت میتوان تصور کرد که این مسایل چه تاثیری بر فرهنگ خانواده‌ها خواهد داشت.



جای سوختگی سیگار را روی بدنش می‌توانستی ببینی. رفتارهای خشنی با فرزندانشان دارند و بچه‌ها با همدیگر و درحین بازی خشونت را بروز میدهند از نظر جغرافیایی منطقه بسیار کم امکانات است. زندگی در آنجا ناخودآگاه انسان را خشن میکند. زیرا باید با سختی و تلاش بسیار امکانات زندگی را به دست آورد، حتی در مناطقی که آب بیشتری دارد و کشاورزی امکانپذیر است. نزدیکی و هم مرزی با پاکستان خودش یک فاجعه است. فرهنگ پایین و خشن آنجا به این طرف مرز هم سرایت می‌کند. مثال ساده‌های بزنم. در پاکستان اگر یک پسر از یک قبیله به دختری از قبیلگی دیگر متلک بگوید و یا تعرضی کند ریش سفید آن قبیله حکم میدهد که دختری از قبیلگی اول دزدیده شده و گروهی به او تجاوز کنند. نمونه‌اش را در مطبوعات و رسانه‌ها می‌توانید بخوانید. مسایل سیاسی پاکستان و جنگ افغانستان و مسایلی از این دست در این مورد تاثیر به سزایی دارند. تا قبل از این وهابی‌گری فقط در عربستان و کویت دیده می‌شد ولی در سال‌های اخیر به آذربایجان، ازبکستان، پاکستان و عراق نیز تسری یافته است. با پول عربستان و کویت مدارس اسلامی می‌سازند. هزینه‌های طلاب این مدارس را تامین می‌کنند و در منطقه‌ای که کار نیست و فقر بیداد می‌کند، این مامنی است برای خانواده‌ها که کودکان‌شان را به آن بپارند تا از گرسنگی نمیرند. بچه‌ها در این مدارس شبانه روزی مذهبی در درس می‌خوانند و زندگی می‌کنند. حتی آنها برایشان کار هم فراهم می‌کنند و طبیعی است که استفاده‌ی خودشان را هم می‌کنند. فرهنگی را رشد می‌دهند که یکی از نتایجش همین گونه عملیات در این سوی مرز است. تا قبل از انقلاب در سیستان و بلوچستان تضاد زیادی بین شیعه و سنی به چشم نمی‌خورد. چون حکومت مذهبی نبود برایش شیعه و سنی فرقی نمی‌کرد. هر کس مذهب خودش را داشت. اما بعد از انقلاب شیعیان سعی کردند تفکر خودشان را در منطقه تسری دهند و این سبب شد که سنی‌ها مقاومت کنند و حالت تهاجمی به خود بگیرند. فرهنگ و نگاه عشیره‌ای و قبیله‌ای که در منطقه وجود دارد نیز بی‌تاثیر نیست. چون حاکمیت مرکزی را از خودشان نمی‌بینند، قانون گریزی جزو سنت‌هایشان شده است. این قانون گریزی را می‌توان حتی در مسایلی مانند

رانندگی هم مشاهده کرد. اگر کاری باشد، برای شیعیان منطقه است. سنی‌ها به هیچ کجا راه ندارند و آنها خودشان را با حکومت غریبه می‌بینند. کارهای دولتی، کار در نیروی انتظامی و از این قبیل کارها که وجود دارد به سنی‌ها داده نمی‌شود. این تبعیض‌ها مردم را تحت تاثیر قرار می‌دهد و از این بی‌عدالتی آماده عصیان هستند. تقریباً خانواده‌ای را نمی‌توانی بیابی که کسی از افراد خانواده‌اش از این مساله آسیب ندیده باشد، کشته نشده باشد یا در زندان نباشد. در طی سی سال گذشته وضع یه این ترتیب بوده است. نان‌آور خانواده‌ای به خاطر قاچاق و یا چیز دیگر اعدام شده است. خانواده‌اش از حکومت کینه به دل گرفته‌اند. فرزندان او هم راهی جز قاچاق برای گذران زندگی نداشته‌اند. قاچاقچیان زیادی هم در درگیری با مامورین کشته شده‌اند و آنها هم دست به انتقام جوئی زده‌اند و این سیکل تکرار شده است، تا به امروز که کینه و نفرت منطقه را پر کرده است. این سیکل معیوب باید جایی متوقف شود. چاره‌ی آن کشت و کشتار و خشونت بیشتر نیست، خشونت تنها خشونت می‌آورد همانگونه که می‌بینیم در سی سال اخیر کشت کشتار و خشونت گسترش یافته است.

## جلوه هایی از ستم بر زن

پناه به روزگار من دچار شود. منطق زن فقیری که در دادگاه تکرار می کرد من روی سنگفرش های خیابان و زیر باران بزرگ شده ام، آن کودک بی پناه تر از مادرش را به کام مرگ کشاند و پس از دو سال مادرش نیز به سرنوشت مشابهی دچار شد. اعدام امثال سهیلا به عنوان نماینده فقیرترین اقشار آسیب پذیر که از یکی از دورافتاده ترین شهرهای غرب کشور به تهران پرتاب شده، کدام حس عدالت طلبی کجای نظام قضایی ما را اقتناع می کند و پاسخ می گوید. آیا سهیلا قدیری شهروند دارنده شناسنامه کشور ایران به خاطر محرومیت و فلاکتی که کشید و نقل آن، اشک همگان را در دادگاه درآورد باید غرامت دریافت می کرد یا حکم اعدام. یک هفتادمیلیونیم درآمدی نفتی ایران که بالغ بر 735 میلیارد دلار می شود معادل 10 هزار و پانصد دلار یا 10 میلیون و 500 هزار تومان می شود. سهم سهیلا به عنوان عضوی از جامعه 70 میلیونی ایران با یک حساب سرانگشتی 10500 دلار یا 10 میلیون و 500 هزار تومان می شود.

از سایت حقیقت نیوز به نقل از تابان نت سهیلا قدیری به دار آویخته شد، او تجسم بی پناه ترین شهروند ایرانی بود. سهیلا قدیری یکی از تنهاترین و بی پناه ترین ایرانی که زندان های کشور تاکنون به خود دیده، اعدام شد. نه کسی را داشت که برای اعدام نشدنش به دادستان التماس کند و نه حتی بیرون از زندان اوین کسی منتظر بود تا انجام اعدام را به اطلاع برسانند. کسی بدن بی جان او را تحویل نمی گیرد و هیچ ختمی به خاطر او برگزار نمی شود. از همه درآمدهای نفتی کشور فقط چند متر طناب نصیب گردن او شد و از 70 میلیون جمعیت ایران تنها کسی که به او محبت کرد، سربازی بود که دلش آمد صندلی را از زیر پای سهیلا بکشد و به 16 سال بی پناهی و فقر و آوارگی او پایان دهد و او را روانه آن دنیا کند که مامن زجرکشیدگان و بی پناهان و راه به جایی نبرندگان است.

سهیلا 16 سال پیش از خانواده بی که هیچ سرمایه مادی و فرهنگی نداشت تا خوب و بد را به او بیاموزد، فرار کرد و میهمان پارک های میدان تجریش شد. حال او یک دختر شهرستانی یا دهاتی با لهجه کردی و لباس هایی بود که به سادگی می شد دریافت به شمال تهران تعلق ندارد و از اینجا بود که میهمان ثابت گرسنگی و سرمای زمستان و گرمای تابستان و نگاه کثیف و هرزه رهگذران شد. پس از سال ها آوارگی درحالی که فرزند ناخواسته بی را حمل می کرد، از سوی پلیس دستگیر شد و برای اولین بار در زیر سقف بازداشتگاه احساس خانه و مامن داشتن را تجربه کرد. به گفته خودش کودک پنج روزه اش را کشت چون تحمل سختی و گرسنگی و آوارگی فرزند دلبندهش را نداشت. وقتی وکیل در جلسه دادگاه از او می خواهد که بگوید «دچار جنون شده بودم فرزندم را کشتم»، زیر بار نرفت و باز تاکید کرد من عاشق کودکم بودم زیرا به غیر از او کسی را نداشتم ولی نمی خواستم فرزندم یک مرد معتاد و یک زن ولگرد بی



به این ترتیب سهیلا با داشتن 10 میلیون و 500 هزار تومان امکان آن را داشت تا اتاقي را اجاره کند، کار شرافتمندانه يي را بیايد و شب ها از گرسنگي و زمستان ها از سرما به خود نلرزد. شاید او مي توانست خانواده ای تشکیل دهد و لذت مادر شدن و همسر بودن را تجربه مي کرد و نیز فرصت مي يافت به جاي کشتن فرزند دلبندهش با شیرين زباني و شیطنت هاي کودکانه او آرامش يابد. اما سهیلا به جاي آرامش خانواده و همسر و فرزند، در فشار حلقه طناب دار آرام گرفت. حداقل او ديگر گرسنگي نمي کشد، از سرما به خود نمي لرزد و نگاه هاي هرزه را تحمل نمي کند. بي تردید در رحمت و غفران خداوند رحمان و رحيم آرامش يافته است.

در شرايطي که بسياري از اقشار جامعه ايران با تحصيل در آموزش و پرورش و تحصيلات دانشگاهي مجاني و با دريافت يارانه هاي بهداشتي، غذايي و دارويي بسيار بيشتري از 10500 دلار از سهم درآمد نفتي تسهيلات دريافت کرده اند، سهیلا به عنوان شهروند جامعه ايران هيچ گاه امکان بهره مندي از هيچ تسهيلات دولتي و ملي را نداشت. به همين لحاظ سهیلا به عنوان کسي که نتوانست از هيچ امکاناتي بهره مند شود، بايد حداقل 10 ميليون و 500 هزار تومان سهم خود را از درآمدهاي نفتي 30 سال گذشته دريافت مي کرد. و نیز به خاطر محروميت هايي که به آن دچار شد و عقب ماندگي و عقب افتادگي مضاعفي را بر او تحميل کرد، مبالغ ديگري را نیز بايد به عنوان خسارت دريافت مي کرد.

اصلاً دوست ندارم هیچ کس را نگاهم را به یاد داشته باشد  
و نه فاکتورهای و نه خبرای را بر طریقه آنها و بدست آنها  
دفعی خواهم. و منت است در قفسه ای که استوار بر لبه استوار  
در تر دکی مزار می ام دوره کند. و السلام  
یا استوار و متوال تو آدم  
سهیلا قدیری  
منتقل کننده

وصیت نامه ایچانب سهیلا قدیری  
ایچانب سهیلا قدیری فرزند عبدالملک از شما قاضی اجرای احکام  
و مسئولین محترم زندان عاجزان و ملتصدانه تقاضا دارم در صورت  
رضایت دادگاه شکایت و اعلام من و مجسمم را بی نام و نشان و  
بصورت مجهول الهوية بخلک بسیار رد و آدرس و مشخصات  
مزارم را به هیچ کدام از اعضای خانواده و بستگان و فامیلهایم  
نگوشد منظورم این است که هر کدام از اعضای خانواده و فامیلهای  
قدیری و فامیلهای مادریتم و بستگانم بر سر مزار من حتی برای دو  
دقیقه هم بیایند و من عرضم عذاب می کشد و نا آرام می شود پس





## اگر به خانه ی من آمد

غاده السمان  
شاعری از سوریه

اگر به خانه ی من آمدی  
برایم مداد بیاور مداد سیاه  
میخواهم روی چهره ام خط بکشم  
تا به جرم زیبایی در قفس نیفتم  
یک ضربدر هم روی قلبم تا به هوس هم نیفتم!  
یک مداد پاک کن بده برای محو لبها  
نمیخواهم کسی به هوای سرخی شان، سیاهم کند!  
یک بیلچه، تا تمام غرایز زنانه را از ریشه درآورم  
شخم بزنم وجودم را ... بدون اینها راحتتر به بهشت میروم  
گویا!  
یک تیغ بده، موهایم را از ته بتراشم، سرم هوایی بخورد  
و بیواسطه روسری کمی بیاندیشم!  
نخ و سوزن هم بده، برای زبانه  
میخواهم ... بدوزمش به سق...  
اینگونه فریادم بی صداتر است!  
قیچی یادت نرود،  
میخواهم هر روز اندیشه هایم را سانسور کنم!  
پودر رختشویی هم لازم دارم  
برای شستشوی مغزی!  
مغزم را که شستم، پهن کنم روی بند  
تا آرمان هایم را باد با خود ببرد به آنجایی که عرب نی  
انداخت.  
\*\*\*

میدانی که؟ باید واقع بین بود!  
صداخفه کن هم اگر گیر آوردی بگیر!  
میخواهم وقتی به جرم عشق و انتخاب،  
برچسب فاحشه میزنند  
بغضم را در گلو خفه کنم!  
یک کیپی از هویتم را هم میخواهم  
برای وقتی که خواهران و برادران دینی به قصد ارشاد،  
فحش و تحقیر تقدیم میکنند،  
به یاد بیاورم که کیستم!  
ترا به خدا ... اگر جایی دیدی حقی میفروختند  
برایم بخر ... تا در غذا بریزم  
ترجیح میدهم خودم قبل از دیگران حقم را بخورم  
سر آخر اگر پولی برایت ماند  
برایم یک پلاکارد بخر به شکل گردنبند،  
بیاویزم به گردنم .... و رویش با حروف درشت بنویسم:  
من یک انسانم  
من هنوز یک انسانم  
من هر روز یک انسانم!

Facebook: osyan zan

Osyan.osyan@gmail.com

Osyan-zan.blogspot.com